



## لغاتِ فارسی کفایة الطب حُبیش تفلِسی به همراه بررسی لغات تقویم الادویة او

به یاد شادروان دکتر عباس زریاب خوئی، مصحح دانشمند الصیدنه

علی اشرف صادقی

کمال‌الدین ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تفلِسی از دانشمندان قرن ششم هجری است. زادگاه او ظاهراً تفلِیس پایتخت گرجستان کنونی بوده، اما او روزگار خود را در آسیای صغیر، به‌ویژه قونیه سپری کرده بوده است. از این نظر، زبانی که وی در آثار فارسی خود به کار برده به احتمال زیاد تحت تأثیر فارسی متداول در غرب ایران و آسیای صغیر است. بنابراین، بررسی آثار او به منظور شناخت بهتر ویژگی‌های گویش‌های غرب ایران حائز اهمیت است. تا کنون سه فهرست از لغات فارسی او منتشر شده است. یکی از ایرج افشار با عنوان «اندر فوائد لغوی کامل التعبیر» (افشار ۱۳۴۲)، دوم فهرست لغات بیان الصناعات او که ایرج افشار در پایان چاپ بیان الصناعات (افشار ۱۳۳۶، ص ۴۴۶-۴۵۷) به چاپ رسانده است، سدیگر مقاله دکتر مهدی محقق با عنوان «واژه‌های فارسی در کتاب تقویم الادویة» (محقق ۱۳۷۷).

آنچه در زیر می‌آید منتخبی از لغات بخش دوم کفایة الطب اوست. این کتاب دارای سه بخش یا سه کتاب به شرح زیر است: کتاب اول در معرفت علم بجشکی؛ کتاب دوم در غذاها و داروهای مفرده؛ کتاب سوم در غذاها و داروهای مرکبه. مؤلف این کتاب را در سال ۵۵۰ نوشته و به ملک‌شاه پسر قلج ارسلان سلجوقی تقدیم کرده است. از این

کتاب ظاهراً شش نسخه در ایران وجود دارد. دو نسخه در کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به شماره‌های ۲۲۲ و ۲۲۳. نسخه اول دارای تاریخ ۷۲۲ و نسخه دوم بدون تاریخ ولی ظاهراً از قرن سیزدهم است (رهاورد ۱۳۳۳، ص ۳۷۳). نسخه دیگر متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی و از قرن هشتم است. شماره این نسخه ۶۳۳۲ است (حائری ۱۳۵۰، ص ۳۴۷-۳۴۹). نسخه‌ای دیگر با تاریخ ۱۲۷۱ و شماره ۲۴۹۱ متعلق به دانشگاه تهران است (دانش پژوه ۱۳۴۰، ص ۱۲۵۸). نسخه پنجم متعلق به کتابخانه ملی ملک و از قرن یازدهم هجری است. شماره این نسخه ۴۷۷۶ است (افشار، دانش پژوه ۱۳۶۱، ص ۶۲۵). نسخه ششم از قرون ششم و هفتم و متعلق به کتابخانه خصوصی فرهاد معتمد در تهران است<sup>۱</sup>.

فهرست حاضر از نسخه شماره ۲۲۲ دانشکده پزشکی و نسخه ۶۳۳۲ مجلس نقل شده، اما به نسخه شماره ۲۲۳ پزشکی نیز رجوع شده است. در نقل لغات و بحث درباره آنها از نشانه‌های اختصاری زیر استفاده شده است:

پ ۱ = نسخه ۲۲۲ دانشکده پزشکی

پ ۲ = نسخه ۲۲۳ دانشکده پزشکی

م = نسخه مجلس

ک = لغات کامل التعبير

ت = لغات تقویم الادویه

ب = بیان الصناعات

همان طوری که در بالا اشاره شد در این فهرست فقط لغاتی نقل شده‌اند که از جهتی امتیاز داشته‌اند.

الـج [ = أـج، ظ. أـج ] (م) زعرور [ = زالـک ]، پ ۱: ایـج، ک: أـج. ظاهراً تلفظی که حبیش به کار می‌برده أـج است. برای توضیح درباره این کلمه، رک: لغت فرس به تصحیح نگارنده و فتح الله مجتبائی، ذیل أـج. اوسبند (م) نیلوفر هندی. این لغت در برهان قاطع به شکل اوسبید بر وزن بوسعید آمده است. الصیدنه، ص ۸۴: اوسید؛ رازی در الحاوی و ابن سینا در قانون، به نقل حاشیه الصیدنه: اوسبید. ظاهراً اوسبند تصحیف اوسبید است.

۱) برای سایر نسخ آن در کتابخانه‌های جهان، رک. افشار ۱۳۳۶، ص ۲۸۹ و ۴۴۲.

ابروصنم (پ ۱) بیروح = منظور از بیروح، بیروح الصنم است که همان مهر گیاه یا سگ کن باشد. مستوفی نیز در نزهة القلوب بیروح الصنم را به شکل ابروصنم آورده است (رک). لغت نامه، ذیل همین ماده و نزهة القلوب، ص ۱۲۱). معلوم می شود که در غرب ایران بیروح الصنم به ابروصنم تغییر یافته بوده است. بادروک (م) بادروج. ت: باذروک. بادروک املائی بادروگ است که به بادروج معرب شده است. بادنگان (م) بادنجان. ت: بادنگان.

بارژد (م) قنه. ت: بارزد. احتمالاً تلفظ حبیبش بارژد بوده است. تلفظ های دیگر این کلمه بیرزد، بیرزه، بیرژی، بیرژه، بالیژه و بالیجه است، رک. صادقی ۱۳۷۹، ص ۷ و ۲۳.

برشن (م) کشوث. ت: برسشن. آندراج برُشن را به معنی «عشق پیچه» آورده و لغت نامه آن را علاوه بر عشق پیچه به عشق پیچان و مهربانک و داردوست معنی کرده و داردوست را همان عشقه و لبلاب دانسته است. ناظم الاطباء برشن را به «گیاه طیبی که پایتال نیز گویند» معنی کرده و استینگاس آن را به ivy برگردانده است. فرهنگ های عربی به فارسی (السامی، البلغه، المرقاة، الابانه، مهذب الاسماء) کشوث را به سرند معنی کرده اند. کشوث گیاهی است که به نوشته مهذب الاسماء به درخت طاغ می چسبد. اما به گفته رازی (به نقل الصیدنه، ص ۵۳۴-۵۳۵) کشوث رشته های نازکی است که به خار می چسبد و شبیه لیف مکی است و برگ ندارد و گل های آن کوچک و سفید است. به قول ابن ماسویه (به نقل الصیدنه، همان جا) این گیاه ریشه ندارد و گیاهان را از بین می برد. این توصیف نشان می دهد که کشوث گیاهی انگلی شبیه سسک یا خود سسک است که لیف مانند و زرد و بی ریشه است و موجب خشک شدن گل ها و نباتات می گردد و با سرند که همان عشقه و لبلاب و پیچک است فرق دارد. ظاهراً فرهنگ نویسان با تسامح سرند را با کشوث تطبیق داده اند.

بزغند<sup>۲</sup> (پ ۱، م) قرظ<sup>۳</sup> = ت. درخت پسته یک سال بار می آورد و سال دیگر پسته بی مغز که با آن پوست را دباغی می کنند. این پسته بی بار به فارسی بزغند و بزغنج و به عربی قرظ نامیده می شود. سروری و برهان قاطع بزغنج و بزغند را به ضم ب و غ ضبط کرده اند. جهانگیری نیز بزغنج را به همین صورت ضبط کرده است (جهانگیری بزغند را ندارد)، اما سروری بی بی از شیخ آذری شاهد آورده که در آن بزغنج با نارنج قافیه شده و سروری به حق یادآوری کرده که بر اساس این بیت غین کلمه مفتوح است. بیرونی در الصیدنه (ص ۱۲۹) این کلمه را بزغند آورده که بی شک محرف بزغند یا \*قرغند است، اما در ترجمه فارسی کتاب این واژه به صورت بزغنج آمده است (ص ۱۵۱). در ترجمه فارسی الصیدنه، ذیل غروق می گوید «پارسیان او را قرغند و بزغند نیز گویند» (ص ۴۷۵). قرغند بی شک مصحف \*قرغند است که در متن عربی به شکل ثرغند تصحیف شده است. حروف اول این کلمه یعنی فاء اعجمی همان «و» لب و دندان فارسی امروز است. بنائش<sup>۴</sup> (م) علك. ت: نباسب که ظاهراً تصحیف نباسب است. در الابنه این کلمه به شکل نباسب (بدون نقطه) آمده (ص ۵۴) و در نسخه دیگر با املائی بیاسب (همان جا، ص ۳۵۰) آمده، اما در برهان قاطع

با تلفظ پِناست ضبط شده است. برای معادل‌های فارسی علك، رك. الصیدنه، ص ۴۳۵.

بوشكان (م) بوشكان. این کلمه شناخته نشد.

بیشموشك (پ ۱، م) بیش = ت. بیش کلمه‌ای فارسی است که معرب شده و نام گیاهی سمی است، اما در هیچ کجا نام فارسی آن به صورت بیشموشك نیامده است. در برهان قاطع بیش موش جانوری شبیه به موش دانسته شده که زیر بوته بیش زندگی می‌کند و گفته می‌شده که گوشت او تریاقی بیش است. بیرونی این حیوان را بیش موشك ذکر کرده است (الصیدنه، ص ۱۴۰؛ صیدنه، ص ۱۶۵). ظاهراً حبیش نام فارسی این گیاه را با حیوان بیش موشك خلط کرده است.

پایچه<sup>۴</sup> (م) کراع = ت. پایچه همان پاچه گوسفند است.

پُل (م) قنّاء الهندی. در الصیدنه این کلمه بُل و پُل ضبط شده و در حاشیه، اصل آن vilva سنسکریت و bilva هندی دانسته شده است (ص ۱۲۳). نیز رك. صیدنه، ص ۱۴۱ که در آن جا بِل آمده است. بنابراین اگر پل تلفظی ایرانی نباشد تصحیف بل است.

تتری (پ ۱، م) سماق = ت. تلفظ این کلمه تتری و تتری است.

ترشه (م) حمّاض. این کلمه همان ترشك است، رك. برهان، ذیل ترشه.

تونج (م) لاعیه = ت. لاعیه از گیاهان شیردار است. تونج به این معنی در جایی ضبط نشده است. در قانون ادب، ج ۳، ص ۱۷۹۷، لاعیه را به «درختی بود» معنی کرده است.

چغزابه<sup>۵</sup> (م) طحلب = ت. طحلب همان خزه است. برهان قاطع چغزپاره و چغزواره را به این معنی آورده، اما در تكملة الاصناف این کلمه به صورت چغزواره (= چغزپاره) آمده است (ص ۲۷۲، ۳۰۲، ۳۲۴). در مقدمه‌الادب (ص ۷۳) طحلب به چغزواره و چغزلاوه معنی شده است. چغزابه به چغزواره نزدیک‌تر و ظاهراً مخفف\* چغزابه است. چغزپاره ضبطی است که مویدالفضلاء به دست داده (رك. سروری) و ظاهراً تصحیف چغزباره، شکل دیگر چغزواره است. چغزابه و چغزواره مقلوب چغزباره و چغزواره در معنی «جامه غوک» اند.

چگندر<sup>۶</sup> (م) ت: چکندر = سلق. این کلمه همان چغندر است.

جم اسفرم (م) ریحان شنبلید. بیرونی می‌گوید «بعضی از پارسیان او را (جم اسپرم) را ریحان سلیمان گویند (الصیدنه، ص ۱۸۶). آیا ریحان شنبلید تصحیف ریحان سلیمان است؟

جنگك (م) خرتوت. پ ۱: چیخك (جنگك؟)، خرنوب. به نوشته بیرونی خرنوب، در زبان بلخی جنگك (= جنگك) نامیده می‌شده (الصیدنه، ص ۲۴۳) که شاید با این کلمه ارتباط داشته باشد. در صورتی که معادل عربی این کلمه خرتوت خوانده شود جنگك معلوم نیست چه کلمه‌ای است.

حنظك<sup>۷</sup> (م) حنظل<sup>۸</sup>. این صورت از کلمه حنظل جایی به نظر نرسیده و ممکن است تصحیف حنظل باشد.

خارك (م) بسر<sup>۹</sup>. ت: خارک: بسر. بسر به معنی خرما نرسیده است. برهان خارک را نوعی از خرما

۴) اصل: بایحه  
۵) اصل: چغزابه  
۶) اصل: چکندر  
۷) اصل: خنظك  
۸) اصل: حنظل  
۹) اصل: نسر

دانسته است، اما در مهذب الاسماء معادل بسر خارۀ خرما ذکر شده است. خارک در معنی خرماي نرسیده در شهرستان جهرم متداول است (رک. صادق‌کيا، ۱۳۵۴، ص ۹۳).

خبیر (م) خبازی. این کلمه در جایی به نظر نرسید.

خرخيار (م) قنّاء الحمار=ت. این ترکیب ظاهراً ترجمه‌ای است که خود حیث از قنّاء الحمار به دست داده است.

خرم گیا (پ ۱) سراج قطرب=ت. خرم گیا در منابع دیگر ضبط نشده است. ضمناً در «ت» همه جا، به جای گیاه، گیا به کار رفته است.

خشار (پ ۱، م) قلی<sup>۱۰</sup>=ت. خشار مبدل شخار است. زمخشری نیز قلی را به خشار و اخشار برگردانده است (مقدمة الادب، ج ۱، ص ۳۳۹). خشار در تکملة الاصناف، ص ۷۶، س ۱، نیز به کار رفته است.

خورپرست (پ ۱، م) خبازی=ت=ب، ص ۳۷۸. بیرونی در صیدنه، ص ۶۶۵ می‌نویسد: «خبازی را در بعضی مناطق آفتاب‌پرست می‌گویند». خبازی (=خبازا) همان پنیرک است.

درخت کهربا (م) حور. ت: درخت کهرباي: حور. بیرونی حور رومی را به شکل جوز رومی آورده است (الصیدنه، ص ۱۹۳-۱۹۴). صمغ این درخت ایلقظرون نامیده می‌شده که همان الکترون (=کهربا) است (حاشیة الصیدنه). ترکیب درخت کهربا در منابع دیگر نیامده است.

دهمشت (پ ۱) شجر الغار=ت در سه مورد، ذیل درخت غار و دهمشت و دهمشت‌دانه. تلفظ معمولی این کلمه دَهْمَسْت است (رک. فرهنگ‌ها)، اما مستوفی نیز در نزهة القلوب (مقاله اول، ص ۹۲) آن را به شکل دهمشت به کار برده است. استینگاس و ناظم الاطباء هر دو صورت را ضبط کرده‌اند. از ضبط حیث و مستوفی معلوم می‌شود که این تلفظ خاص مناطق غربی ایران بوده است.

روغناس (م) فوه=ت=ک=ب=فانون ادب، ج ۳، ص ۱۷۲۷. روغناس در کلیات شمس، ج ۱، ص ۱۲۶ و در فرهنگ‌ها هم آمده است. بیرونی می‌گوید: «فُوهُ الصباغین را به فارسی روین و در جرجان روغناز گویند» (الصیدنه، ص ۲۷۱).

روغن کشکدانک (م) دهن الکتان. این ترکیب در جای دیگری نیامده است.

ریواج (م) ریباس=ت. این صورت در فرهنگ‌ها و متون هم آمده و در گویش‌ها نیز به کار می‌رود. مثلاً در گویش بیرجند شکل rēbāc متداول است.

زُدوار (م) جدوار=ت. این کلمه در سایر منابع نیز آمده است.

زیزی (پ ۱، م)<sup>۱۱</sup> بلبوس<sup>۱۲</sup>. بلبوس بر وزن ملبوس نوعی پیاز صحرایی است که آن را به عربی بصل الزیز می‌گویند، رک. برهان و الصیدنه، ص ۳۲۵. زیزی به این شکل در جایی ضبط نشده است.

سبزدانه (پ ۱) حبة الخضراء. از میان فرهنگ‌نویسان تنها استینگاس سبزدانه را آورده، اما به معنی دانه سقز که به حبة الخضراء نزدیک است.

سپیل مهره (پ ۱، پ ۲) ودع. ت: سپیدمهره. بیرونی نام فارسی حلزون (ودع) را سپیدمهره آورده است (الصیدنه، ص ۲۱۹). سپیل ظاهراً تلفظی گویشی از سپید است، رک. سنجل در همین جا. شُک (م) رامه. آنچه در کتاب‌های طبّی متداول است رامک است (رک. الابنیه، ص ۱۶۸) که کلمه‌ای فارسی مرکب از رام به معنی «آرامش» است (الصیدنه، ص ۲۸۷). شکل رامه در جای دیگری نیامده است. سکره (م) ۱۳ بهار = ت. بهار را به فارسی گاوچشم می‌نامند (الصیدنه، ص ۱۳۵، صیدنه، ص ۱۵۹). سکره در سایر منابع نیامده است.

سکاوند (پ ۱، م) عنکبوت = ت. این کلمه ظاهراً جای دیگری ضبط نشده است. سلمه (م) قِطَف. ت: سلمه: قِطَف. تلفظ درست قِطَف قَطْف است و معادل فارسی آن سلمه (الصیدنه، ص ۴۹۵). در برهان این کلمه به شکل سرمک و سرمج آمده و شکل معرب آن سرمق است که در بیرونی نیز آمده است. مهذب الاسماء سرمق و سرمک را به سرنگ معنی کرده است. سرنگ در لسان العرب ذیل قِطَف نیز آمده است. (رک. الصیدنه، ص ۴۹۵، ح)

سنجل گرگانی (پ ۱، پ ۲) عناب. ت: سنجدرگانی. صورت سنجل جای دیگری ضبط نشده و می‌تواند مبدل سنجد باشد؛ قس سپیل به جای سپید ذیل سپیل مهره.

سنگرف (م) زنجفر. ت: سنگرف، سنگرف در آندراج و استینگاس و ناظم الاطباء نیز ضبط شده است. سنگسبویه (م) عین السراطین<sup>۱۴</sup>. صورتی که از این کلمه در منابع آمده سنگسبویه، سنجسبویه و سنجسفویه (الابنیه) است. صورت متن در جای دیگری نیامده است.

سونیز (م) شونیز<sup>۱۵</sup>. سونیز فقط در استینگاس و ناظم الاطباء با این ضبط آمده و در سایر منابع نیست. مؤلف در ردیف حرف «ش» شونیز را نیز آورده است.

شاتل<sup>۱۶</sup> (م) شاطل<sup>۱۷</sup>. مؤلف در این جا با تبدیل «ط» به «ت» برای شاطل املائی فارسی به وجود آورده است، قس تباشیر، ترخون، سدف، انزروت و غیره در نوشته مؤلف.

شل (پ ۱، م) سفرجل. سفرجل همان آبی یا به (بهی) است و شل که معادل فارسی آن دانسته شده در سایر منابع نیامده است.

شغلم (م) سلجم. این کلمه مقلوب شلغم است و در سایر منابع نیامده است. شکوهه (پ ۱) حسک<sup>۱۸</sup> = قاتون ادب، ج ۳، ص ۱۲۶۱. بیرونی می‌گوید: «حسک را به فارسی کنزک می‌گویند و شکوهج نیز می‌نویسند که هم با حاء نوشته می‌شود و هم با هاء» (الصیدنه، ص ۲۱۵). فرهنگ‌های فارسی آن را به صورت شکوهنج و سکوهنج نیز ضبط کرده‌اند و پیداست که شکوهج معرب صورت پهلوی شکوهه است. لغت‌نامه (ذیل حسک) شکوهه را به نقل از حبیش تغلیسی آورده است. استینگاس و ناظم الاطباء نیز شکوهه را ضبط کرده‌اند که منبع آنها معلوم نیست.

شهبلوط (پ ۱) شاهبلوط. برهان: شاهبلوط. تخفیف شاه به شه در این کلمه و دو کلمه بعد جالب است.

۱۳) پ ۱: سکره  
۱۴) اصل: عین الراطین. تصحیح بر اساس برهان قاطع است.  
۱۵) اصل: سونیز  
۱۶) اصل: شابک  
۱۷) اصل: شاطک  
۱۸) اصل: مسکه

شَهتره (پ ۱) شاه ترج. برهان: شاه تره.  
شَهدانه (پ ۱) شَهدانج. برهان: شَهدانه.  
غوبنک<sup>۱۹</sup> (پ ۱، م) غوبنک. الصیدنه، ص ۴۵۲: غوبنک (به زبان مردم بلخ و ترمذ). سروری و رشیدی: غوبنک گیاهی که بدل اشنان است و برای شستشو به کار می‌رود و آن را غوشنه نیز می‌نامند). نیز رک. برهان.  
غوشنه (پ ۱، م) فطرالحامض. م: اسحق گوید: «غوشنه به پارسی سماروغ ترش بود». رک. الصیدنه، ص ۴۵۲ که می‌گوید: «جنسی از قارچ است که زنان مجوس بدل اشنان به کار می‌برند»  
غسا (م) بلج. احتمالاً بلج تصحیف بلج به معنی «خرمای نارس» باشد، اما غسا معلوم نیست چه کلمه‌ای است.  
غلنجمه (م) غاضمه. هیچ یک از این دو لغت در جایی پیدا نشد. کلمه‌ای که به غلنجمه شبیه است فلنجه است که تخمی است شبیه خردل که در عطریات به کار می‌برند.  
کاشنی (م) هندبا=ب، ص ۳۳۵. این تلفظ به جای کاسنی در برهان ذیل کاسنی نیز آمده است. در متون دیگر نیز کم و بیش به کار رفته است، مثلاً در آثار و احیاء رشیدالدین فضل‌الله، ص ۸۲. الصیدنه، ص ۴۳۰: کاشنی (به نقل از حمزه اصفهانی). در پهلوی: کاشنیک. معلوم می‌شود کاشنی تلفظ غرب ایران بوده است.  
کاکل<sup>۲۰</sup> (پ ۱، م) قاقلی. الصیدنه، ص ۴۷۸: کاکل. برهان: کاکل.  
کدر (پ ۱) کادی=ت. برهان: «کدر رستنی باشد بسیار خوشبوی و آن را کادی گویند».  
کُرک (م) شغنین<sup>۲۱</sup>. کرک در «ت» به شکل کُرک ضبط شده است. شغنین را بوتیمار و نوعی کبوتر یا قمری دانسته‌اند. در قانون ادب، ج ۳، ص ۱۶۸۴ می‌گوید: «شغنین مرغی بود». در السامی فی الاسامی، ص ۳۵۸ شغنین به تُبیر و در تکملة الاصناف، ص ۲۳۴ به تُبیر ترجمه شده است. از آن‌جا که در «م» این کلمه قبل از کرم کوزه و کرفس دشتی و کژدم آمده ظاهراً کرک درست‌تر از کُرک باشد.  
کرم کوزه (پ ۱، م) خراطین=ت. کرم کوزه در سایر منابع نیامده است. در قانون ادب، ج ۳، ص ۱۶۸۶ خراطین چنین معنی شده: «کرمانی بوند سرخ و دراز و باریک در زمین نمناک».  
کرکم<sup>۲۲</sup> (پ ۱، م) زعفران=ت.  
کژدم (م) عقرب. ت: گزدم، اما در «ب» در چهار مورد کژدم به کار رفته است. در قانون ادب، ج ۱، ص ۱۵۴ نیز کژدم آمده و ظاهراً تلفظ حیث همین بوده است.  
کشدانک (پ ۱) بزراکتان=ت. در لغت‌نامه این کلمه بدون ذکر مأخذ به معنی بزُرک آمده، اما در سایر منابع نیامده است.

(۱۹) پ ۱: غوبنک، م: غوبنک. تصحیح بر اساس سروری، رشیدی و برهان است.  
(۲۰) اصل در پ ۱ و م: کاکسر (با سین کشیده) (۲۱) اصل شغنین. تصحیح بر اساس ت است.  
(۲۲) پ ۱ و م: کرکم که ظاهراً تصحیف کرکم است.

کشکوفه (پ ۱، م) عصفرت. این لغت در جای دیگری ضبط نشده است.  
 کل الابالی (پ ۱، پ ۲) کل الابی. منظور از این دو کلمه معلوم نشد، احتمالاً کل املائی قدیم گل باشد.  
 گِل بمهر (پ ۱، م) طین المختوم=ت. به مهر ترجمه مختوم است. ابوریحان فارسی طین المختوم را گل  
 اوشتک و گل نوشته آورده است.  
 گیل دارو<sup>۲۳</sup> (پ ۱) سراخش. بیرونی معادل کیل دارو را در هندی سرخس ذکر کرده است.  
 احتمالاً سراخش تصحیف سرخس است.  
 گیای<sup>۲۴</sup> سراش (پ ۱) خنثی=ت. سراش همان سریش است.  
 لاژورد (پ ۱) لادن. ظاهراً در این جا لاژورد با لادن خلط شده است. ت: لاجورد؛ لازورد؛ لادن: لادن.  
 مستی (پ ۱) خمر. مستی در ترجمه خمر شگفت است.  
 میان خزد<sup>۲۵</sup> (پ ۱، م) جند بیدستر. ت: میان خزد: جندبادستر. ب، ص ۴۲۴ به تصحیف: میان خرد.  
 بیرونی به نقل از فزاری: خزد میان (الصیدنه، ص ۱۹۰). خَرْد همان خَز است.  
 میوس (پ ۱، پ ۲) شرار طب. پ ۲: شرار مطب. منظور از این کلمات معلوم نشد.  
 میونخوشه<sup>۲۶</sup> (پ ۱، م) سنبل. ت: دو بار به صورت مویخوشه، یکی ذیل همین کلمه و یکی ذیل شکوفه  
 مویخوشه. بیرونی: انخوشه<sup>۲۷</sup> (ذیل رزاوند، ص ۳۰۷)، مرنجوشه (ذیل سنبل هندی، ص ۳۵۲) و  
 مینجوشه (در حاشیه کتاب). بیرونی یک بار نیز این کلمه را تحت عنوان نی هوشه آورده که مصحح  
 کتاب، دکتر زریاب آن را تصحیف می هوشه (=می خوشه) دانسته است (ص ۵۹۹). دوزی حدس زده  
 است که اصل کلمه می بخوشه و ترجمه دیاناردن اویوس یعنی «شراب گرفته شده از سنبل» است (حاشیه  
 الصیدنه، ص ۳۰۸). جزء دوم کلمه احتمالاً انخوشه یا انجوشه و جزء اول آن می و شاید mēv به معنی  
 میوه است که به mev و mē مخفف شده است، اما معنی کل عبارت معلوم نیست. جالب است که  
 حبیش در قانون ادب، ج ۳، ص ۱۳۳۵، سنبل را به «خوشه‌ها» معنی کرده است.  
 نان گرمه (م) خبز السمید. نان گرمه یا نان گرمه معلوم نیست چه کلمه‌ای است. خبز السمید یعنی نانی که  
 از آرد سمید (سفید) پیزند.  
 نرسک (م) نرسک (پ ۱)، عدس. ت: نرسک. تلفظ معروف همین تلفظ است. شاید نرسک نیز تلفظ  
 دیگری از آن است.  
 نویج<sup>۲۸</sup> (پ ۱، م) لبلاب=ت. الصیدنه، ص ۵۵۴: نویج. برهان: نویج navēc.  
 نیش (پ ۱) نیشو. در پ ۱ در توضیح آن آمده: «خردتر بود از لؤلؤ». نیشو در فرهنگ‌ها به معنی نوعی آلو  
 ذکر شده که آن را آلوی طبری می‌نامند. رک. لغت‌نامه؛ تاریخ بیهقی، ص ۲۷۸ و الصیدنه، ص ۲۹ که کلمه به  
 شکل نیشق آمده است. ظاهراً این نیشو با کلمه ما ارتباطی نداشته باشد. در این صورت معلوم نیست  
 نیش و نیشوچه کلماتی هستند.

|                  |               |                   |                  |
|------------------|---------------|-------------------|------------------|
| ۲۳) اصل: کیددارو | ۲۴) اصل: کیل  | ۲۵) اصل: میان خرد | ۲۶) اصل: مونجوشه |
| ۲۷) اصل: انجوشه  | ۲۸) اصل: نونج |                   |                  |



هربوی (پ ۱، م) حلبه = ت. حلبه شنبلیله است، اما هربوی به این معنی در منابع دیگر نیامده است. در پ ۱ در توضیح آن آمده: «ابن عبدان گوید که همه بوی به پارسی حلبه را خوانند؛ مدائنی گوید که هر بوی به پارسی پودینه جویی بود». در تکملة الاصناف، ص ۷۷، حَبَق به هربوی و حلبوی ترجمه شده و حَبَق همان پودنه است. مؤلف تاج الاسامی (ص ۱۲۹) نیز حبق را به حربوی ترجمه کرده که در متن کتاب به غلط چربوی چاپ شده است (رک. ص ۶۵۰ کتاب) بنابراین حبیش در این جا میان حلبه و حلبوی (هربوی) خلط کرده است. وی در قانون ادب، ج ۱، ص ۱۶۹ حلبه را به حلبه معنی کرده است. در لغتنامه دهخدا به استناد شعری از اثیر اخسیکتی هربو گیاهی مانند ضیمران دانسته شده است.

هربه (م) جعهده. ت: هزبه. جَعْدَه. در هیچ یک از منابع به هربه (هزبه) ترجمه نشده است. هربه (هزبه) معلوم نیست چه کلمه ای است.

هرقلوس<sup>۲۹</sup> (پ ۱) خَسَّ الحمار. رک. الصیدنه، ص ۲۴۸ و برهان.

هروک (پ ۱، م) هرطمان (دانه ای سیاه که در میان گندم و جو می روید) = ت. هروک در سایر منابع نیامده است.

هزارگشان<sup>۳۰</sup> (پ ۱) فاشرا = ت. در «م» کلمه به صورت هزارکشیان (با سه نقطه زیر «س») آمده که ظاهراً تلفظی از هزارگشان است.

هشت دهان (پ ۱) عود هندی. رک. الصیدنه، ص ۶۲۷؛ برهان.

ورتیغ (م) سمائی. ضبط رایج این کلمه ورتیج است که در «م» به ورتیج تصحیف شده و در «ت» به غلط ورتیج چاپ شده است. اگر ورتیغ غلط نباشد تلفظ دیگری از ورتیج است.

ورغست (پ ۱، م) قنابری. این کلمه در سایر منابع به شکل بَرغَسْت، ورغست، برغشت و گورغست ضبط شده است.

ورهرام (پ ۱، م) سوس = ت. در الصیدنه ص ۳۵۶، سوس په دار ورهرام (اصل: داروا ورهرام، یعنی داروی ورهرام) ترجمه شده است.

وشه (م) اشق = ت = قانون ادب، ج ۳، ص ۱۱۷۸. وشه در ترجمه اشق یا اشق کلمه جدیدی است که فقط در ناظم الاطباء و به نقل از آن در لغتنامه آمده است.

یونء<sup>۳۱</sup> (م) حناء و در توضیح آن آمده: «چنین گوید که یرنء به زبان یونانی! حناء را خوانند». بیرونی نیز ذیل حنء، ص ۲۲۷ به نقل از مجمل اللغة یرنء را به معنی حنء آورده است.

واژه های زیر در چند جای نسخه پ ۲ آمده است:

بهناورد نام غذایی (ص ۳۱۳). این واژه تازه است.

تتری آبا سماقیه (ص ۳۱۳). تتری لغت فارسی سماق است.

پیروزنوش<sup>۳۲</sup> «ابن سینا گوید که او از داروهای گزین پارسیان است» (ص ۳۱۴). این واژه نیز تازه است. تن دوغ در توضیح این لغت آمده: «مدائینی گوید که آنچه جماست (! از ماست؟) و بلگ چغندر کنند و به گوشت بپزند خداوندان گرمی را سود دارد» (ص ۳۱۵). این کلمه در جایی ضبط نشده است. جگرآبا «و این را به پارسی ریاسیه خوانند. مدائینی گوید که جگر به پارسی پهلوی دیواج را خوانند» (ص ۳۱۸). ظاهراً جگرآبا تصحیف چُکری آبا است و چُکری نوعی ریواس است. بنابراین، دیواج نیز تصحیف ریواج است. خشک افروش؟ (ص ۳۲۴). خورانی؟ «خورانی شلغم و گرز» (ص ۳۲۵). منظور از این کلمه معلوم نشد. رام مهران «اسحق گوید که او دارویی بود جمع کرده حکیمان هند». این واژه را در جایی نیافتیم. روشنائی زرد «چنین گوید که او تاریکی چشم را سود دارد... صفتش شاف مامیثا و مامیران و ساده هندی و...». این دارو نیز شناخته نشد.

واژه زیر نیز در «م» ورق ۸۰ پشت آمده است: سکبیک «صدو بیست و پنجم فواق که به پارسی سکبیک خوانند». این کلمه در جایی ضبط نشده و احتمالاً با سکفه که در ترجمه فارسی الایانه، ص ۹ در ترجمه فواق آمده مرتبط باشد. در مهذب الاسماء فواق به اسکجک برگردانده شده است. این کلمه امروز در گناباد به شکل آسکچه به کار می‌رود.

### بررسی لغات تقویم الادویه

اکنون به بررسی لغات تقویم الادویه می‌پردازیم، اما قبل از آن ذکر چند نکته ضروری است. اول این‌که، حبیبش آنها را به ترتیب الفبایی اصل عربی آنها مرتب کرده بوده و آقای دکتر محقق معادل‌های فارسی آنها را خود الفبایی کرده و نقل کرده‌اند. حبیبش در برابر اصل عربی تعدادی از کلمات، فارسی آنها را با کلمه «مشهور» مشخص کرده و آقای دکتر محقق هنگام مرتب کردن معادل‌های فارسی این کلمات اصل عربی آنها را نقل کرده‌اند. شاید بهتر می‌بود این کلمات به کلی حذف می‌شدند. دوم این‌که، حبیبش مقداری از کلمات، به ویژه کلمات یونانی و سریانی، را به تصحیف خوانده است. سوم این‌که، کاتب نسخه تعدادی از کلمات را تصحیف کرده است. چهارم این‌که، در مقاله دکتر محقق کلمات فارسی‌ای که دارای حروف چهارگانه فارسی بوده و با حروف عربی نوشته شده‌اند غالباً با همان حروف عربی نقل شده‌اند.

ما در این بررسی کوشش کرده‌ایم تا تصحیفات راه یافته در این کلمات را روشن کنیم و لغات فارسی دارای حروف چهارگانه را به اصل فارسی آنها برگردانیم. آقای دکتر محقق در پایان مقاله خود، با مراجعه به بعضی منابع گیاه‌شناختی، دو صفحه توضیح اضافه کرده و به بعضی از این اشکالات اشاره کرده‌اند. با این همه تعداد زیادی از کلمات به صورت نادرست در مقاله باقی مانده است. ما در زیر ابتدا عین عبارت را از مقاله دکتر محقق نقل می‌کنیم، سپس توضیحات خود را می‌افزاییم.

|   |  |
|---|--|
| آب خشک شده ریش عصاره لحيه التيس                   | هم پیدا است که عربی است نه فارسی.        |
| صحيح آن بايد آب خشک شده ريش بز باشد.              | انزروت عنزروت                            |
| آدبرز قنطريون...                                  | حبیش در چندین مورد املاى عربی کلمات را   |
| آدبرز در سایر منابع نیامده است. الصیدنه و الابنيه | فارسی کرده و شکل جدید را معادل فارسی     |
| نیز برای قنطريون معادلی ذکر نکرده‌اند.            | کلمه قرار داده است. مثلاً رک. ذیل بلنجه، |
| آذريونه دشتی فعيلاسوس (رومکی: فيقلاميون)          | بلنجمشک، تباشیر، ترخون، سدف، سعترا،      |
| فعيلاسوس معلوم نیست چه کلمه‌ای است.               | سکبینه، شاتل، شیطره، عوسه، کاکنه.        |
| احتمالاً تصحيف همان کلمه فيقلاميون است که         | انکذا رومی سالیوس                        |
| آن را هم نتوانستیم در منابع پیدا کنیم. رومکی هم   | صحيح انگدان رومی است، چنان که در شرح آن  |
| تصحيف رومی است.                                   | آمده، و نیز رک. انگدان: انجدان در سه سطر |
| اژدرها افاعی                                      | پایین تر.                                |
| مؤلف «ها» در اژدرها را علامت جمع تصور             | انگز حلتیت                               |
| کرده و آن را به افاعی ترجمه کرده است.             | صحيح انگزد است که همان انغوزه باشد.      |
| اسپندان کنده حرف                                  | انگورسک عنب الثعلب                       |
| احتمالاً صحيح اسپندان گنده است و گنده             | صحيح انگورسک است.                        |
| ممکن است اشاره به تندی مزه آن باشد. حُرْف         | باد آورد شطاع                            |
| تره‌تیزک است.                                     | صحيح شکاع است.                           |
| افنان سرمه فراسیون                                | باذروک باذروج                            |
| افنان سرمه معادل جدیدی است که در سایر             | صحيح باذروگ است.                         |
| منابع نیامده است.                                 | باتید فانید                              |
| البنج فافس  | صحيح پانید (پانید) است.                  |
| فافس معلوم نیست چه کلمه‌ای است. البنج             | بده غرب                                  |

|   |  |
|---|--|
| صحيح پده است.                                 | بيخ سوسن آسمانگونی اصل السوسن الاسمابخونی    |
| بريهن بقلة الحمقا                             | الاسمابخونی ظاهراً غلط چاپی به جای           |
| صحيح پريهن است.                               | الاسمانجونی است.                             |
| بريون فرفيون                                  | بيخ ورهرام اصل السوسن                        |
| صحيح پريون است.                               | صحيح اصل السوس است.                          |
| برستق خطاف                                    | پيلزهره حضض                                  |
| صحيح پرستق است.                               | صحيح پيلزهره است. مؤلف مقاله يك بار ديگر     |
| برنجاسب برنجاسف                               | در ستون مقابل، در ردیف حرف «پ» این کلمه      |
| صحيح برنجاسپ است.                             | را به شکل پيلزهره آورده و معادل عربی آن را   |
| بسايه بسفايح                                  | فيلزهرج آورده است.                           |
| صحيح بسپايه است.                              | جاشا معروف                                   |
| بلبل فلفل                                     | صحيح حاشاست.                                 |
| صحيح بلبل است.                                | جردوبهلو شيلم                                |
| بلنجه فلنجه                                   | جردوبهلو شناخته نشد. احتمالاً بهلو املاي     |
| ظاهراً بايد بلنجه باشد. این از مواردی است که  | ديگر بهلوست.                                 |
| ظاهراً حبيش در صورت عربی کلمه تصرف کرده       | جستوم ريحان سليمان                           |
| و آن را فارسی کرده است.                       | جستوم احتمالاً تصحيف جم اسپرم است، چه        |
| بلنجمشک فلنجمشک                               | جم اسپرم معادل فارسی ريحان سليمان است.       |
| بلنجمشک نیز ظاهراً بايد بلنجمشک خوانده        | چنه کبوتر رعی الحمام                         |
| شود، اما اگر مؤلف «ف» را به «پ» بدل کرده      | چنه کبوتر ظاهراً ترجمه رعی الحمام است، اما   |
| چرا «ج» را نیز به «گ» برگردانده است؟          | در جای ديگر پيدا نشد.                        |
| بونانس معروف (رومی: بونانس)                   | حمار معروف                                   |
| این کلمه شناخته نشد.                          | منظور از این کلمه معلوم نشد.                 |
| بهنج بابونج                                   | خارپشت قنذ (سریانی: قندا)                    |
| بهنج کلمه تازه‌ای است. بیرونی معادل بابونج را | احتمالاً صورت صحيح سریانی آن قنذاست.         |
| کلنجه ذکر کرده است.                           | خامالاون معروف (سریانی: حامالونا، یونانی:    |
| بيخ بلبل فلفل مويه                            | خامالاون)                                    |
| صحيح بيبخ پليل است.                           | سریانی آن بايد خامالونا و یونانی آن خامالاون |
| بيخ پنجگشت اصابع صفر                          | Xamailon باشد.                               |
| صحيح بيبخ پنجگشت است.                         | خریط آون                                     |

- دوای گر فسوریقون  
فسوریقون شناخته نشد.
- رفع عینی رفع یمانی  
این دو کلمه شناخته نشدند. احتمالاً صحیح  
شَبَّ یمنی و شَبَّ یمانی یا زاج یمنی و زاج یمانی  
است. شَبَّ زاج است که بهترین آن یمانی است.  
روغن مالی او مالی (رومی: اور مالی)  
روغن مالی معلوم نیست چه ترکیبی است.  
معادل یونانی این کلمه elaiomeli است.
- زاک روشن شبت یمانی  
صحیح زاگ و شَبَّ است.
- زد دامینا صمغ الدامینا (سریانی: قاموز دامین)  
دامینا شناخته نشد. معادل سریانی آن نیز معلوم  
نیست درست باشد.
- زد زیتون اضطرك  
صحیح اضطرك است.
- زد سداب تافسیا  
صحیح تافسیاست.
- زد غلک شاخ عسل اللبّینی  
صحیح زد علك شاخ است.
- زردچوبه خالیدومون  
صحیح خالیدوینون است.
- زنگار آهن صدی الحدید  
صحیح صَدَأُ الحدید است.
- سبزدانه حب الخضرا  
صحیح حبة الخضراء است.
- سدف صدف  
این از مواردی است که مؤلف املائی عربی  
کلمه‌ای را فارسی کرده است.
- سعتر صعتر
- صحیح اَوْز است. قس پیه خربط در همین مقاله  
که معادل عربی آن شحم الاوز ذکر شده است.
- خمیر معروف (سریانی: حمیرا)  
ظاهراً خمیرا درست باشد.
- خیرویه خطمی  
در سایر منابع خیرو آمده است. مؤلف  
صمغ الخطمی را نیز به زدخیرویه ترجمه کرده  
است.
- خیار معروف (سریانی: حیاری)  
ظاهراً حیاری درست باشد.
- خیار به رنگ کوچک ضغابیس  
خیار به رنگ قثا
- اولاً صورت معمول این ترکیب خیار بادرنگ  
است، ثانیاً معادل خیار بادرنگ یعنی همان خیار  
معمولی قَثَد است نه قَثَا که معادل خیار  
چنبراست.
- خیری بویا خیری بوا  
صحیح خیریویا و خیربوا است.
- دبد معروف  
صحیح دَبَد است.
- درخت شیشغان دار شیشغان  
ظاهراً درخت شیشغان ترجمه‌ای است که  
حبیش از دار شیشغان کرده است.
- درخت کهربای حور  
حور را منتهی الارب چوبی دانسته که فارسی آن  
سپیدار است. درخت کهربای ترکیبی تازه است.
- دردی ثقل  
صحیح ثقل است.
- درمنه شیخ  
صحیح شیخ است.

- شاهمانج) املاى سعتز در ساير كتب نيز آمده است.  
هر دو تلفظ شهبابک و شاهبانج در قديم رايج  
بوده است. رک. صادقى ۱۳۶۶، ص ۳۷-۳۸.  
صامريوما مشهور (رومى: صمريومى)  
صحيح سريانى است به جاي رومى.  
صحنا معروف (سريانى: صحنى)  
صحيح صحناة است. ضمناً در الصيدنه، ص ۳۹۰،  
شکل سريانى آن صحنيثا آمده است.  
طريفلن مشهور (رومى: طريفلن)  
صحيح يونانى است به جاي رومى.  
غاريقون معروف (سريانى: غاريقون)  
صحيح يونانى است به جاي سريانى.  
غافت معروف (سريانى: اغفت)  
تلفظ سريانى آن اغافت است.  
فاشرستين معروف (يونانى: فاشرستين)  
صحيح سريانى است به جاي يونانى. رک.  
الصيدنه، ص ۴۵۴.  
فراخ بجه كوتز  
صحيح فرخ است يا بجه‌هاى كوتز.  
فواخت معروف  
اين كلمه شناخته نشد.  
قزد قسط  
قزد شكل تازه‌اى است.  
قفر جهود قفر اليهود  
قُفر جهود ترجمه‌اى است كه ظاهراً خود حبيش  
از قُفراليهود كرده و در منابع ديگر نيامده است.  
كاس قاقلى  
صحيح كاكل است. در كفاية الطب نيز كاكس آمده  
است.  
كرازمر طرائث
- سقمونيا معروف (يونانى: سقمونياس)  
اصل يونانى كلمه skammonia است.  
سك راسك  
صحيح رامك است. رامك را چون با مشك  
بياميزند سك ناميده مى‌شود.  
سكبستان سبستان  
صحيح سگبستان است.  
سنگ غاغماطى غاغماطى  
در الصيدنه، ص ۲۰۴، غاغاطيس آمده و اصل آن  
gagatis است.  
سنگ مصرى لوفقريذس  
در الصيدنه، ص ۵۶۲، لوفقراقس آمده، اما يونانى  
آن leukogratis است كه بايد در تعريف  
لوفغرأتيس بشود.  
سومفوطن مشهور  
اين كلمه شناخته نشد.  
سه‌برگ حندقوى  
سه‌برگ تركيب تازه‌اى است كه در ساير منابع  
نيامده است.  
سه‌سوى دانه حربه  
اين تركيب نيز تازه است. در صيدنه، ص ۲۲۴  
مى‌گويد تخم او مثلث بود.  
سياداروان معروف  
صحيح سياداوران است.  
شاهسپرم ضميران  
صحيح ضيمران است.  
شكوفه حنا فاغميه  
صحيح فاغميه است.  
شهبابك شاهبانج (و يقال له شهبانج و

لخادو تنها در دانشنامه میسری (قرن چهارم) به کار رفته است. رک. میسری ۱۳۶۶، ص ۲۱۹. در یک نسخه از ترجمه و قصه‌های قرآن، برگرفته از تفسیر تربت شیخ جام مبتنی بر تفسیر سورآبادی (به کوشش یحیی مهدوی و مهدی بیانی، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۳۸، ص ۶۵۸) به جای کرباسه **لخاوه** به کار رفته که ظاهراً تصحیف **لخادوست**. رک. میسری، همان جا. حبیش در قانون ادب، ج ۲، ص ۸۶۶، سام ابرص را به کرباسو ترجمه کرده است.

مازو عفص (سریانی: عافصی)  
ظاهراً سریانی آن عفصی است که در الصیدنه، ص ۴۳۲، به شکل افصی آمده است.

مرغابی نحام  
نُحام سرخاب است نه مرغابی.  
مس نحاس (سریانی: سنحاسا)  
در الصیدنه سریانی آن نحاشا آمده است.

مِغَل لفاح  
صحیح چنین است: مَعَد: لَفَاح.  
مغنیسا معروف  
در الصیدنه، ص ۵۸۴، مغنیسیا آمده است.

مگسک ذرایح  
مگسک کلمه جدیدی است.  
نیاسب علک  
صحیح، همان طور که دکتر محقق از الابنیه نقل کرده، بناست و به ضبط برهان بناست است.

نجم معروف (سریانی: نحما)  
صحیح باید نجما باشد.  
نرثیقس مشهور (رومی: نرثیقس)  
این کلمه شناخته نشد.

کرازمر شناخته نشد.  
کرم رنگ قرمز  
کرم رنگ نیز ترکیب جدیدی است که در سایر منابع نیامده است.

کرمس دشتی کیکج  
صحیح کرفس دشتی است.  
کشت بر کشت بالفارسیه معروف  
صحیح گشت بر گشت است.  
کشنیز کزبره  
صحیح گشنیز است.

کند روباه خصی الثعلب  
کندسک خصی الکلب  
صحیح گند روباه و گند سگ است.

کنگر زد بالفارسیه  
صحیح چنین است: کنگررد: بالفارسیه صمغ  
الحرشف.

کیکیز جرجیر (سریانی: کرکیرا)  
ظاهراً سریانی آن گرگیرا باشد.

گاورس دحن  
صحیح دُحن است.

گوزماتل جوزماتل  
صحیح گوزماتل و جوزماتل است.

گیای جالینوس اسقولوفندیون  
گیای جالینوس ترکیب تازه‌ای است که در سایر منابع نیامده است.

گیای زهرناک یتوع  
این ترکیب نیز تازه است.

لالا معروف  
این کلمه شناخته نشد.

لخادو صام ابرص

نی پوسیده نهاوند قصب الذریره  
این ترکیب نیز تازه است.  
هرذوه بالفارسیة معروف  
این کلمه شناخته نشد.  
نیطافلن معروف (رومی: نیطافلن، یونانی):  
نیطافلن (نیطافلن)  
هوم المجوس مرابیه  
مرابیه شناخته نشد.  
یلمج سورنجان  
یلمج سورنجان  
مخزن الادویه، ص ۹۰۰، ذیل یتوع آمده و به  
ذیل یتوع آمده و به  
دوخمسه اوراق ترجمه شده است.

نکته‌ای که در پایان این گفتار باید توجه را به آن جلب کرد این است که، چنان که در متن مقاله دیدیم، میان معادل‌های فارسی واژه‌های طبی عربی دو کتاب تقویم الادویه و کفایة الطب توافق کامل برقرار است، اما میان این دو کتاب از یک سو و قانون ادب از سوی دیگر تقریباً هیچ توافقی وجود ندارد. این عدم توافق این نکته را به ذهن می‌آورد که ظاهراً حبیش قانون ادب را از روی فرهنگ‌های دیگر عربی به فارسی تهیه کرده و در انتخاب معادل‌های فارسی دریست از منابع خود پیروی کرده و آن قدر در کار تألیف این کتاب شتاب داشته است که به این نکته توجه نداشته که خود در دو کتاب تقویم الادویه و کفایة الطب که هر دو را قبل از قانون ادب نوشته بوده معادل‌های دیگری برای این لغات به دست داده است. حبیش طبیب بوده و بیشتر تألیفات او در زمینه طب است و کار لغت او را نباید کار چندان اصیلی تلقی کرد.

### منابع

افشار، ایرج ۱۳۳۶، «بیان الصناعات»، فرهنگ ایران زمین، ج ۵، دفتر ۴، ص ۲۷۹-۴۵۷؛ افشار، ایرج ۱۳۴۲، «اندر فوائد لغوی کامل التعبير»، مجموعه مقالات تحقیقی خاورشناسی اهداء به آقای پروفیسور هانری ماسه، دانشگاه تهران، ص ۱-۹؛ افشار، ایرج و محمدتقی دانش‌پژوه ۱۳۶۱، فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۳، تهران؛ انجو شیرازی، جمال‌الدین حسین ۱۳۵۱، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عقیقی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ج ۲؛ بیهقی، ابوالحسن علی ۱۳۱۷، تاریخ بیهق، به کوشش احمد بهمینار، تهران؛ بیرونی، ابوریحان محمد ۱۳۵۸، صیدنه، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران؛ بیرونی، ابوریحان محمد ۱۳۷۰، کتاب الصیدنه فی الطب، به کوشش عباس زریاب خوئی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی؛ تبریزی، محمدحسین بن خلف ۱۳۳۲-۱۳۳۴، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، زوار؛ تنوی، عبدالرشید ۱۳۳۷، فرهنگ رشیدی، به کوشش محمد محمدلوی عباسی، تهران، بارانی؛ تغلیسی، ابوالفضل حبیش



۱۳۵۰-۱۳۵۱، قانون ادب، به کوشش غلامرضا طاهر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۳ج؛ حائری، عبدالحسین ۱۳۵۰، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۹، تهران؛ دهخدا، علی اکبر، لغت نامه؛ رهاورد، حسن ۱۳۳۳، فهرست کتب خطی کتابخانه دانشکده پزشکی دانشگاه تهران، تهران؛ زمخشری، محمود بن عمر ۱۳۴۲، پیشرو ادب یا مقدمه الادب، به کوشش سید محمدکاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۲ج؛ زنجی سجزی، محمود بن عمر ۱۳۶۴، مهذب الاسماء، به کوشش محمدحسین مصطفوی، انتشارات علمی و فرهنگی؛ سروری، محمدقاسم ۱۳۳۸-۱۳۴۲، مجمع الفرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، علی اکبر علمی؛ صادقی، علی اشرف ۱۳۶۶، «لغات فارسی کتاب التلخیص ابوهلال عسکری»، مجله زبان شناسی، سال چهارم، ص ۲۶-۵۷؛ صادقی، علی اشرف ۱۳۷۹، ترجمه فارسی الابانه، شرح السامی فی الاسامی میدانی، ضمیمه شماره ۱۰ نامه فرهنگستان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ عقیلی خراسانی ۱۲۶۰/۱۸۴۴م (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، مخزن الادویه، تهران، افست؛ کردی نیشابوری، یعقوب ۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]، البلغه، به کوشش مجتبی مینوی و فیروز حریرچی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران؛ کرمینی، علی بن محمد ۱۳۶۳، تکلمة الاصناف، اسلام آباد پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان؛ کیا، صادق ۱۳۵۴، «خرمابن و واژه های وابسته به آن در فارسی جهرم»، پژوهشنامه فرهنگستان زبان ایران، ش ۱؛ محقق، مهدی ۱۳۷۷ (۱۳۷۹)، «واژه های فارسی در کتاب تقویم الادویه»، نامه فرهنگستان، سال چهارم، ش ۲، ش پیاپی ۱۵، ص ۸-۲۸؛ محمد پادشاه ۱۸۸۹-۱۸۹۴، فرهنگ آندراج، لکهنو، ۳ج؛ مستوفی، حمدالله ۱۳۱۱ق، نزهة القلوب، بمبئی؛ مولوی، جلال الدین محمد ۱۳۳۶، کلیات شمس، ج ۱، به کوشش بدیع الزمان فروزانفر، تهران، دانشگاه تهران؛ میدانی، احمد بن محمد ۱۳۴۵، السامی فی الاسامی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ عکسی؛ میسری ۱۳۶۶، دانشنامه، به کوشش برات زنجانی، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل؛ نطنزی، بدیع الزمان ۱۳۴۶، المرقاة، به کوشش سید جعفر سجادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران؛ نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطباء) ۱۳۱۷-۱۳۳۴، فرهنگ نفیسی، تهران؛ هروی، ابومنصور علی ۱۳۴۶، الابنیه عن حقائق الادویه، به تصحیح احمد بهمنیار، به کوشش حسین محبوبی اردکانی، تهران، دانشگاه تهران؛ همدانی، رشیدالدین فضل الله ۱۳۶۸، آثار و احیاء، به کوشش منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل با همکاری دانشگاه تهران؛

Steingass, F., 1892, *Persian English Dictionary*, London, 1892.

□